

هو العلیم

اقسام علم اجمالی و مدرکیت آن برای فحص از مخصص

نقد دیدگاه مرحوم نائینی

سلسله دروس خارج اصول فقه - باب عام و خاص -
جلسه هفتادونهم

استاد

آیة الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در جلسات گذشته عرض شد که علم اجمالی به وجود مخصّصاتی که در دایره کتبی که بایدینا هستند را دلیل بر وجوب فحص می‌دانند. اشکالی که در اینجا به وجود آمد این بود که اگر به مقدار معلوم بالاجمال خودمان نسبت به عامی که می‌دانیم در لسان روایات وارد است، در این کتب علم به مخصّص پیدا کنیم از جهت تطابق بین علم قطعی و معلوم بالاجمال ابتدایی ما، موجب انحلال علم اجمالی می‌شود، بنابراین در مورد بقیه عمومات دیگر نیازی به تفحص در این کتب نداریم گرچه به مخصّص هم برخورد کنیم.

دیدگاه ابتکاری مرحوم نائینی در تقسیم

علم اجمالی به مرسل و معنون

مرحوم نائینی در اینجا بحثی را مطرح کرده‌اند^۱

^۱ فوائد الاصول، ج ۲، ص ۵۴۳.

که این بحث جزء ابتکارات ایشان به حساب می آید و قبلاً به این شکل مطرح نبوده است و آن بحث این است که این علم اجمالی ما دو صورت دارد؛ علم اجمالی یا مرسل است یا معنون. اگر مرسل باشد به این معنا است که علم اجمالی هیچ جنبهٔ عنوانی به خود نمی گیرد؛ بلکه بر یک امر به خصوص تعلق می گیرد مانند شک بین خمسة و عشرة یا خمسة و اکثر، در صورتی که انسان علم به دین نسبت به زید داشته باشد. در اینجا علم به دو طرف تعلق گرفته است یعنی طرفِ علم اجمالی ما دو چیز است؛ یا خمسة است یا **أكثر من خمسة** و با أداء خمسة شک در اُزید می شود، شک می شود شک بدوی و در صورت شک بدوی علم اجمالی ما هم منحل می شود چون بقاء تکلیف استصحاباً به بقاء موضوع آن تکلیف است که عبارت از دایرهٔ علم اجمالی باشد. وقتی که دایرهٔ علم اجمالی از بین رفت دیگر نمی توانیم آن تکلیف را استصحاب کنیم. این مسئله به خاطر این است که آن تکلیف باقی است تا مادامی که اطراف علم اجمالی به حال خودشان باقی باشند

و همان‌طوری که قبلاً عرض کردیم در صورت خروج یکی از اطراف از دایره علم اجمالی، تبدل موضوع می‌شود و به واسطه تبدل موضوع، دیگر [جایی] برای استصحاب باقی [نمی‌ماند] چون یکی از ارکان استصحاب عبارت از بقاء موضوع است. این در مورد این [بود] که دایره علم اجمالی ما مرسل باشد.

اما اگر علم اجمالی ما معنون باشد یعنی علم اجمالی به عنوان تعلق گرفته باشد، این تعلق به عنوان در اینجا موجب وجوب فحص در باقی مخصّصات از بقیه عمومات می‌شود. ایشان در اینجا مثالی می‌زنند؛ می‌فرمایند: در صورتی که ما علم به دین نسبت به زید داشته باشیم، در اینجا علم اجمالی ما به پنج یا بیشتر تعلق نگرفته است؛ بلکه علم اجمالی ما **بما قَرَر و ضَبِط فی دفتر الشَّرْکَة** تعلق گرفته است. بنابراین این عنوان تقرّر بالدفتر طرف برای علم اجمالی ما است و در صورتی که ما به علم اجمالی دیگری شک داشته باشیم، آن علم اجمالی از دایره این علم اجمالی خارج هست، من باب مثال مسئله پیش خودمان بین خمسه و بین اکثر من

الخمسۃ هست یا دور می زند در صورتی که ما خمسۃ
دراهم را اداء کردیم، در اینجا گرچه علم اجمالی اول
ما منحل می شود؛ اما علم اجمالی دوم به آنچه که در
دفتر است و آن مبلغ مورد دین برای زید است به
حال خودش باقی می ماند و انسان در اینجا باید بما
فی الدفتر مراجعه کند.^۱

نقد دیدگاه مرحوم نائینی

مطلب اول

مطلبی که قبلاً بالإجمال و بالإشارة عرض شد
این بود که تعنون علم اجمالی به عنوان هیچ وقت
موجب تنجّز وجوب فحص در سایر موارد مشکوکه
نخواهد بود. به صرف اینکه الآن ما بدانیم ما قرّر فی
الدفتر آن مبلغ مورد دین برای زید است موجب
نمی شود که شما از بقیه موارد تفحص کنید. مثلاً اگر
شما به دفتر مراجعه کردید و قضیه در خود دفتر بین
خمسۃ و عشره مشکوک بود، آن وقت چه؟! چطور
این عنوان در اینجا موجب وجوب فحص است؟!

^۱ فوائد الاصول، ج ۲، ص ۵۴۵.

اگر شما به دفتر مراجعه کردید و با تفحص در اوراق و امثال ذلک تناقض‌ها و تعارض‌هایی در آنجا پیدا کردید، تاریخ‌ها عوض و بدل شده بود به نحوی که برای شما شک پیدا شده است بین اینکه در خود این چیزی که در دفتر است آیا پنج درهم در اینجا برای زید ثابت است یا ده درهم؟! یعنی امر دائر بین پنج درهم و ده درهم است، در اینجا چه؟! ما در همین جا نقل کلام می‌کنیم، اگر پنج درهم را در اینجا بپردازد آیا شک نسبت به زائد در اینجا [منحل نمی‌شود؟!]

مگر علم اجمالی منحل نمی‌شود؟! این شک بدوی می‌شود؛ پنج درهم را پرداخته است و شک در زائد می‌کند، در خود فی الدفتر شک می‌کند، اصلاً ما به علم اجمالی اول کار نداریم، اصلاً فرض می‌کنیم که علم اجمالی در کار نبوده است، یک علم اجمالی بیشتر نیست و آن علم این است که می‌دانم آنچه که در دفتر مقرر است آن مبلغی است که باید به زید بپردازم. به دفتر مراجعه می‌کنم و شک دارم که آن چیزی که در دفتر است پنج درهم است یا ده درهم. تاریخ‌ها را نگاه می‌کنم، بدهی‌ها و بستانکاری‌ها را نگاه می‌کنم، طلب‌ها و وصول‌ها را نگاه می‌کنم،

من حیث المجموع نمی دانم کدام است، گنج شدم که آیا زید این مبلغ را داده یا نداده است؛ اگر داده باشد من بدهکار هستم و اگر نداده باشد از بدهی من نسبت به او کم می شود، وقتی که می بینم در خود دفتر قضیه مشکوک است بنابراین این علم اجمالی به واسطه پرداخت و تیّقن در خروج یکی از دو طرف منحل می شود.

... پس در جایی که علم اجمالی ما معنون باشد و اطراف علم اجمالی به عنوان تعلق گرفته باشد دیگر موجب وجوب فحص از موارد مشکوکه نخواهد بود. این یک مطلب.

مطلب دوم

مطلب دیگر اینکه وقتی به دفتر مراجعه کردیم متوجه شویم که من باب مثال الآن زید ده درهم [طلب] دارد؛ یعنی دفتر به نحو و نوعی بود که در آنجا مسئله مشخص می شود یعنی ما در دفتر به علم تفصیلی می رسیم؛ آن وقت دو علم اجمالی در اینجا منعقد می شود که یکی از آنها ذو طرفین است و علم اجمالی دیگر ذو طرفین نخواهد بود بلکه ذو طرف

واحدة است ولی آن مشکوک است. علم اجمالی
اول اینکه شخص می‌داند که یا پنج درهم بدهکار
است یا ده درهم. شش درهم و هفت درهم و
امثال ذلک ندارد، یا [بدهکاری‌اش] نسبت به زید پنج
درهم است یا ده درهم، این یک علم اجمالی است.
یک علم اجمالی دیگر دارد که به قول مرحوم نائینی
حاکم بر این است و آن علم این است که می‌داند
آنچه که در دفتر است حق همان می‌باشد؛ یعنی
می‌داند آن چیزی که در دفتر است مسئله را فیصله
می‌دهد و آن چیزی که ما فی الدفتر است نسبت به
این دین علم تفصیلی است.

در اینجا باید ببینیم که آیا عقلاً به صرف تیقّن به
خمسة دراهم رضایت می‌دهند که دیگر به دفتر
مراجعه نکنند و بعد آن پنج درهم را بپردازند و
بگویند که چون در بقیه شک داریم شک بدوی
می‌شود و موجب انحلال علم اجمالی می‌شود، آیا
می‌توانند چنین کاری انجام دهند؟! جواب
چیست؟! اگر بگوییم که می‌توانند پس این مسئله‌ای
خلاف ارتکاز عُرْف است؛ چون همه می‌گویند که
باید به دفتر مراجعه شود. اگر بگوییم که نمی‌توانند

پس ما چه دلیلی بر الزام به رجوع بما فی الدفتر داریم؟! آنچه که ما در شرع به آن پایبند هستیم تعلق ذمه به اداء دین است تا وقتی که علم ما به موضوع باقی مانده است. ما الآن در اینجا پنج درهم را یقین داریم، براساس این پنج درهم ذمه ما به اداء پنج درهم مشغول است در بقیه شک می‌کنیم، در اینجا مُلزم مراجعه به دفتر از کجا آمده است؟!

احتیاط، مکفی از علم تفصیلی

مگر در هر جا که می‌توانیم به علم تفصیلی برسیم حتماً باید در آنجا به علم تفصیلی عمل کنیم؟! در خیلی از موارد هست که احتیاط مکفی از علم تفصیلی هست؛ مثلاً ما می‌توانیم در مراجعه به روایات، احکام و امثال ذلک به علم تفصیلی برسیم ولی احتیاط می‌کنیم و من باب مثال انجام نمی‌دهیم، این چه اشکالی دارد؟!

تلمیذ: خود عمل کردن به ظواهر موجب علم تفصیلی است، به ظاهر عمل می‌کنیم.

استاد: نه، این در جایی است که وصول به علم تفصیلی برای ما ممکن باشد، اگر ظواهر نباشد

ممکن نیست.

تلمیذ: ممکن است نص پیدا کند ولی همین که
ظاهر آمد به آن عمل می کند.

استاد: همان.

تلمیذ: مؤید همان مطلب است.

استاد: نه، ما هم می توانیم این مطلب را بیان کنیم
که با وجود علم تفصیلی، انسان می تواند یا نه؟ این
یک ...

تلمیذ: ... او که می تواند علم تفصیلی پیدا کند
اما لازم نیست، همان مقدار که ظاهر حدیثی باشد،
ظاهرش این باشد، می تواند عمل کند.

استاد: یعنی ولو اینکه من باب مثال انسان به علم
برسد؟!

تلمیذ: نه، اگر می تواند علم پیدا کند.

استاد: اگر می تواند، یعنی اگر می تواند ...

تلمیذ: یعنی می تواند عمل به ظاهر کند.

استاد: بنابراین بنا بر عقیده شما وجوب فحص از
عمومات و اطلاقات و امثال ذلک نداریم به جهت
اینکه می تواند بدون اینکه به مخصّصات مراجعه کند
به اصالة العموم و ...

تلمیذ: این مقدار از ظواهر حجت می‌شود ...

استاد: حجیتش اقتضائی است، در حجیت ...

تلمیذ: اگر احتمال قید می‌دهد، احتمال

خصوصیت می‌دهد دنبال کند بعد از آن [عمل کند].

استاد: هان، بله این درست است. آن در جایی

است که برای او اطمینان پیدا شود بر اینکه [نیست]

اما فرض در جایی است که علم قطعی می‌تواند برای

ما پیدا شود و ما بدون اینکه علم قطعی پیدا کنیم

- همین‌طور کتاب جلوی ما است طبعاً می‌توانیم دو

صفحه ورق بزنیم - و حکم را به‌دست بیاوریم،

بگوییم که نه! ما در اینجا احتیاط می‌کنیم، ما

می‌توانیم، در اینجا این می‌شود.

بنابراین ما چه ملزمی داریم بر اینکه حتماً باید به

دفتر مراجعه شود؟! انسان یا احتیاط می‌کند یا ترک

می‌کند یا اینکه اصلاً موضوع برداشته می‌شود؛ قبل

از اینکه انسان بخواهد به دفتر مراجعه کند اصلاً

موضوع از بین می‌رود. فرض کنید که اگر من در

همین مانحن‌فیه پنج درهم را پرداخت کنم، آیا علم

اجمالی من منحل می‌شود یا نه؟ منحل می‌شود چون

شک من [بعد از پرداخت] شک بدوی می‌شود،
وقتی شک بدوی شد دیگر اصلاً تکلیفی باقی نمانده
است تا به دفتر مراجعه کنم گرچه می‌دانم که اگر به
دفتر مراجعه کنم علم تفصیلی پیدا می‌کنم؛ اما مُلزم
برای مراجعه به دفتر دیگر در اینجا باقی نمی‌ماند
درحالی که همهٔ عقلا بر این هستند که او باید به دفتر
مراجعه کند.

تلمیذ: خود علم اجمالی موجب می‌شود که باید
به دفتر مراجعه شود.

استاد: نه، چرا؟! اینکه علم اجمالی ...

تلمیذ: اینکه پنج تومان بدهد شک بدوی
نمی‌کند، شک بدوی در صورتی است که از همان
اول علم اجمالی نباشد.

استاد: نه، این دو علم اجمالی ...

تلمیذ: در هر کجا که می‌دانم یکی از این دو اناء
نجس است، علم اجمالی اقتضاء می‌کند که اجتناب
کنم، یکی را می‌ریزم، آیا این شک بدوی می‌شود؟!
استاد: بله، مبنای ما هم همین است، شک بدوی
می‌شود دیگر.

تلمیذ: نه، شک بدوی نمی‌شود.

استاد: پس بحث‌های قبلی ما چه بود؟!

تلمیذ: شک بدوی این است که اول من شک

دارم ...

استاد: نه.

تلمیذ: علم اجمالی با ارائه یکی ...

استاد: عرض من در آنجا این بود که اینکه

می‌گفتند: ما بقای تکلیف می‌کنیم، در صورتی است

که موضوع برای استصحاب باقی باشد. در جایی که

علم اجمالی برای ما اشتغال ذمه آورد، **احد الإنائین**

بود، الآن إنائین دیگر وجود ندارند بلکه یک اناء

است، این اناء با آن علم اجمالی اول یکی است؟!

موضوع یکی است؟! من وقتی گفتم که یک متر از

این فرش نجس شده است، الآن موضوع علم اجمالی

در اینجا چیست؟! یکی از **خمسة أقسام، الآن واحد**

مِنْ خمسة أقسام در اینجا نجس است یا متنجس

است من باب مثال یک متر معین از این فرش را طاهر

کردم آیا موضوع در اینجا با موضوع اول یکی است

یا تفاوت پیدا کرد؟! الآن می‌شود **أحدٌ من أربعة**

أقسام نه خمسة أقسام چون یکی از دایره علم اجمالی

بیرون آمد یعنی یقین دارم بر اینکه این یک متر
خاص دیگر از دایره علم اجمالی بیرون است، شبهه
روی **أحدٌ من الأربعة** می‌رود، **أحدٌ من الأربعة** با
أحدٌ من الخمسة تفاوت ندارد؟! پس شما چه چیزی
را در اینجا استصحاب می‌کنید؟! آن چیزی که برای
شما مُلزم بود **أحدٌ من الخمسة** بود که الزام احتراز و
اشتغال را آورد، **أحد الأربعة** که نبود. اول علم و
ذهن شما به **أحدٌ من الخمسة** تعلق گرفت، **واحدٌ من**
الخمسة وجوب احراز را برای شما آورد، الآن شما
واحدٌ من الأربعة دارید؛ پس الآن با چه حکمی شما
در اینجا وجوب اجتناب را استصحاب می‌کنید؟! به
چه ملاکی؟!

تلمیذ: همان واحد من الخمسة کل پنج‌تا را
مسجّل کرد.

استاد: نه، **واحدٌ من الخمسة** در صورتی مسجّل
می‌کند که خود **واحدٌ من الخمسة** هم باقی باشد اگر
باقی نباشد چه؟!

وجود و عدم حکم، دائر مدار بقاء موضوع
در بحث‌های گذشته عرض کردم - چون
می‌دانستم مسئله به اینجا می‌رسد دائماً روی این

قضیه خیلی دور می‌زدم - که همیشه تکلیف به بقاء موضوع باقی است. وقتی که حکم به حرمت زنا می‌آید تا وقتی است که این زن در اینجا باشد، اگر این زن مُرد آیا دوباره حرمت زنا در اینجا می‌آید؟! موضوع دیگر نسبت به مورد خاص در بین نیست، حالا نسبت به کلی قبول داریم.

اصلاً یک مثال خیلی عادی بزنیم، شما وقتی که انگور برای سرکه می‌اندازید، مگر اول به خمر تبدیل نمی‌شود؟! وقتی که اول انگور را می‌اندازید ابتدا در اینجا حکم حلیت آمده است؛ چون انگور است، آب انگور است، یک هفته که از آن گذشت حکم به نجاست می‌آید چون تبدّل موضوع شد، دو هفته یا یک اربعین و امثال ذلک که از آن گذشت، دوباره موضوع متبدّل می‌شود. همیشه حکم وجوداً و عدماً بر دائر مدار بقاء موضوع است. آن حکمی که بر وجوب احتراز از شبهه محصوره در اینجا آمده است واحدٌ من الخمسة بوده است؛ الآن واحد من الأربعة شده است؛ پس دیگر ما در اینجا مُلزمی برای احتراز نداریم. حالا در اینجا هم همین طور است؛ در اینجا

می‌دانیم به واسطه رجوع به دفتر برای ما علم تفصیلی پیدا می‌شود، حالا چه کسی گفته است که مراجعه کنیم؟! هیچ کس. ما یک علم اجمالی بین خمس و عشره داریم، وقتی پنج تا را می‌پردازیم علم اجمالی ما منحل می‌شود، وقتی که منحل شد اصلاً مُلزمی به وجوب رجوع به دفتر نیست؛ درحالی که عقلاً می‌گویند: باید به دفتر مراجعه کرد، این برای چیست؟! نکته‌اش همین است.

این همان بزنگاهی است که مرحوم نائینی از آن نکته غافل است و خیال کرده است که با تعنون علم اجمالی به عنوان، وجوب فحص نسبت به موارد مشکوک در اینجا برای انسان پیدا می‌شود. آقای خوئی و بعضی دیگر هم این مطلب را پذیرفته‌اند ولی از ناحیه دیگر اشکال کرده‌اند.^۱ آنچه که در اینجا هست این است که از ابتدا علم اجمالی اولِ شما فانی در آن علم اجمالی است، اصلاً فایده‌ای در اینجا ندارد. شما دو علم اجمالی دارید؛ یک علم اجمالی که می‌بینید این دین بین پنج و ده دائر است. یک علم

^۱ محاضرات فی الأصول، ج ۵، ص ۲۵۵.

اجمالی دیگر دارید که می‌دانید آن چیزی که در دفتر
است واقعیت دارد پس آن چیزی که واقعیت دارد
این پنج و ده را کنار زد و بی‌اثر کرد. وقتی که شما
اولاً می‌دانید مطلب حق و واقع و اصابت به واقع در
ما فی الدفتر است، هزارتا علم اجمالی هم داشته
باشید - من علم اجمالی بین خمس و عشره دارم،
علم اجمالی بین خمس و سته دارم، علم اجمالی بین
خمس و سبعة دارم - هیچ فایده‌ای ندارد، تا وقتی که
شما می‌دانید آنچه که ما فی الدفتر است حق است؛
یعنی ذهن شما اولاً بلاول رفته است به آن چیزی که
ما فی الدفتر است. می‌دانید آن چیزی که ما فی الدفتر
است ممکن است خمس باشد یا ممکن است سته
باشد یا ممکن است عشره باشد یا ممکن است مائة
باشد یا ممکن است مائتین یا امثال ذلک باشد. پس
درقبال آنچه که ما فی الدفتر است، آن علم تفصیلی
بر این علم اجمالی حاکم شده است یعنی دیگر در
اینجا این علم اجمالی را بی‌اثر کرده است؛ پس در
واقع شما اصلاً علم اجمالی در اینجا ندارید. علم
اولاً بلاول خورده است بر آن چیزی که ما فی الدفتر

است، حالا با این وجود شما علم اجمالی هم داشته باشید این علم اجمالی دیگر فایده ندارد و این به جهت این نیست که چون عنوان است اصلاً شما عنوان هم نداشته باشید. من باب مثال شما ابتدا علم اجمالی بین خمس و عشره داشته باشید بعد در اینجا در ذهنتان می‌دانید آنچه که زید بگوید حق است - منظور نسبت به مانحن فیه نیست، عنوان در اینجا ندارد - کلام زید چه نسبت به موضوعات و چه نسبت به احکام و امثال ذلک حق است. مثلاً حضرت شهادت خزیمة را به جای شهادت عدلین به حساب آوردند^۱ این هم به همین نحو می‌شود، حالا فرض کنید که خزیمة شهادت داد بر اینکه دین تو نسبت به زید این قدر است، دیگر ما عنوان در اینجا نداریم، شهادت داد بر اینکه این دار، دار زید است، این شهادت عدلین حساب می‌شود. اگر شارع در مانحن فیه بگوید یا ما از جای دیگر استنباط کردیم که مثلاً آنچه را که او بگوید، نه نسبت به این موضوع

^۱ الکافی، ج ۷، ص ۴۰۰:

«... قال فعجب له رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم و قال: **«یا خزیمة شهادتك شهادة رجلین»**»

بلکه منظور کل قضیه است یا خوابی که ما بینیم
قضیه‌ای را روشن کند یا هر چیزی که به‌عنوان
به‌خصوص در اینجا نیست؛ ما فی الدفتر نیست،
کتب بما فی ایدینا نیست بلکه جنبه‌ای کلی که فقط
مثبت حکم و مثبت موضوع است، این برای ما مهم
است نه عنوان داشتن، عنوان داشتن در اینجا برای ما
مهم نیست. اگر ما در اینجا چنین چیزی داشته باشیم
آن حاکم بر همه علوم اجمالی ما هست و همه را
تحت الشعاع قرار می‌دهد، این باید در اینجا لحاظ
شود.

علم اجمالی قطعی موجب وجوب فحص

بنابراین علم اجمالی که موجب وجوب فحص
است، عبارت است از علم قطعی اجمالی ما؛ یعنی
علمی است که اطراف ندارد، خمسه و عشره ندارد،
فقط یک طرف دارد که آن طرف بما فی الدفتر است.
فقط یک طرف در اینجا دارد ولو اینکه من هزار بار
هم قبل از اینکه به دفتر مراجعه کنم علم اجمالی
داشته باشم که یا خمسه است یا سته، یا خمسه است
یا سبعة، یا خسمه است یا خمسة عشر، یا خمسه

است یا عشرين، اينها هيچ فايده‌اي ندارد. همه اينها تحت الشعاع آن علم قطعي ذهني من است که آن به چيزی که ما في الدفتر می‌باشد تعلق گرفته است؛ بنابراین من در اینجا یک علم بیشتر ندارم و آن علم من به دفتر تعلق گرفته است؛ ولی اجمالاً تعلق گرفته است، ديگر بقيه علم‌های اجمالی بی‌خاصيت هستند، هزاران هم داشته باشيم بی‌خاصيت هستند. روی اين حساب است که عقلاً فرد را الزام می‌کند که بما في الدفتر مراجعه کند و صرفاً به اخراج خمسہ اکتفا نکند و قائل به تبدل موضوع به شبهة بدويه و انحلال علم اجمالی در اینجا نشود، علتش اين است و اما در مانحن فيه اين طور نيست.

مطلب سوم

اشکال ديگر در اینجا اين است که شما می‌خواهيد دين زید را با علم اجمالی ما مقایسه کنید به یک عموماتی که ما می‌دانيم یک سری عموماتی در شرع داریم که یک سری مخصّصات هم در اين کتب دارند، آن عموماتی که ما در شرع داریم چندتا است؟ حالا يا سیصدتا يا دویستتا يا چهارصدتا است ديگر، به اين علم اجمالی داریم، ما در انحلال علم

اجمالی گفتیم که تطابق علم تفصیلی با علم اجمالی باید حاصل باشد؛ یعنی اگر فرض کنید که ما در ابتدا می‌دانستیم دو قسمت از این خمسه نجس هست بعد یک قسمت از این خمسه پاک شد هنوز علم اجمالی ما به حال خودش باقی است، این علم اجمالی مُلزم است. اگر ابتدا می‌دانستیم یک قسمت از این فراش در اینجا نجس است، الآن علم تفصیلی به طهارت یک قسمت پیدا کردیم این علم اجمالی منحل است. چرا؟ چون علم تفصیلی ما منطبق است با آن علم اجمالی که اولاً برای ما پیدا شده است بنابراین باعث انحلال می‌شود.

در مورد دین زید می‌دانیم که مقداری هست که برای ما مشخص نیست، آن مقدار هم فی الدفتین است، مراجعه به دفتین می‌کنیم؛ آن علم تفصیلی می‌خورد به آن مقدار دینی که نسبت به زید داشتیم، یر به یر می‌شوند و به‌طور کلی قضیه منحل می‌شود؛ یعنی در اینجا انحلال تکوینی پیدا می‌شود نه تنها حکمی؛ بلکه اصلاً واقعی و تکویناً انحلال پیدا می‌شود؛ اما در مانحن فیه که این طور نیست، کجا در

مانحن فیه این طور است؟! من می دانم یک سری
عموماتی در اینجا داریم، آن عمومات چندتا است؟
مقداری است من باب مثال سیصدتا است. من وقتی
که در اینجا به **الکتب بما فی اَیْدینا** و به این عموماتی
که در نظرم بود حدود سیصدتا مراجعه کردم، با یک
مطالعهٔ یک شبه من باب مثال به سیصدتا عام برخورد
کردم و سیصدتا مخصّص هم برای آن پیدا کردم؛
بنابراین وقتی که مخصّص پیدا کردم این تطبیق
باعث شد که آن علم اجمالی اول من منحل شود و
از بین برود، این مخصّصات با آن مخصّصات منطبق
شد؛ پس دیگر لازم نیست که به بقیهٔ مخصّصات
مراجعه کنم. پس این چه ربطی به دین و دفتر دارد؟!
چه ربطی به تعنون علم اجمالی ما به عنوان دارد؟!
پس این اشکال دوباره به حال خودش باقی است.

بله، در مانحن فیه اگر می خواهید برای دین مثال
بزنید باید این طور مثال بزنید - یعنی مانحن فیه
این طور است، اشکالی که از این ناحیه دوباره به
مرحوم نائینی وارد است از این نقطه است - که اگر
ما بدانیم نسبت به زید و عمرو و امثالهم بدهی داریم،
ما چندتا شریک هستیم؛ من یکی هستم، حسن یکی

است، حسین، تقی و هر کدام ما یک عده طلبکار داریم، من می‌دانم که دو یا سه‌تای از اینها مربوط به من می‌شود، سه‌تا را می‌دانم که مربوط به من می‌شود و مقدارش فی الدفتین است؛ یعنی الآن معنون به فی الدفتین است. مراجعه به دفتین می‌کنم، این دو یا سه مقداری که یقین دارم حسن و حسین و تقی هست را پیدا می‌کنم و می‌پردازم، حالا شک می‌کنم که بقیه دیونی که در دفتر هست آیا متعلق به طلبکارهای من است یا متعلق به طلبکارهای بقیه است؟ در اینجا براءت جاری می‌کنم. در کتاب هم همین‌طور است؛ یعنی یک‌سری عموماتی داریم که می‌دانیم مخصّصات آن عمومات در کتاب است، اگر می‌دانیم چهارصدتا است باید چهارصدتا مخصّص پیدا کنیم، اگر می‌دانیم سیصدتا است باید سیصدتا پیدا کنیم؛ ولی ما که علم غیب نداریم بر اینکه چندتا عام در شریعت آمده است، علم غیب داریم؟! نه؛ نمی‌دانیم. مگر اینکه همین‌طور اصلاً به طاق بزنیم و بگوییم که اصلاً می‌دانیم و این علم ما تعلق گرفته است به هرچه را که از الآن تا آخر عمرمان به

عمومات برخورد می‌کنیم، این دیگر علم اجمالی نیست، علم اجمالی آن است که دایره‌اش مشخص باشد، اینکه من از الآن به هر عامی که در شریعت اطلاع پیدا کنم ممکن است که مخصّصاتی داشته باشد، خیلی هنر نیست! ممکن است عمه من هم چنین علم اجمالی پیدا کند اینکه هنر نیست! علم اجمالی آن است که از اول دایره‌اش مشخص باشد؛ من یک مقدار علم دارم آن یک مقدار چقدر است؟! بگو دویست‌تا، صد‌تا، چهارصد‌تا، سیصد‌تا، ما مقداری عام در شرع داریم که آن مقدار باید حتماً مخصّص داشته باشند یا اینکه اگر مخصّصی داشته باشند در کتاب است، حتی نمی‌توانیم ادعا کنیم که حتماً دارند، چه کسی گفته است؟! از کجا وحی آمده است بر اینکه این عموماتی که می‌دانیم، مخصّص دارند؟! پس علم اجمالی این‌طوری ترسیم می‌شود که می‌دانیم حداقل دویست‌تا عام داریم که اگر مخصّص داشته باشند در این کتبی است که بایدینا هستند. ما دویست‌تا عام می‌بینیم، مخصّصش را هم می‌بینیم، حالا یا برابری می‌کند یا نمی‌کند، بالأخره به‌اندازه تفحص نسبت به این دویست‌تا بر فرض

مخصّص را کنار می‌گذاریم، نسبت به بقیهٔ عام‌هایی که می‌رسیم این علم اجمالی ما منحل می‌شود، وقتی که منحل شد ما نسبت به بقیه می‌توانیم برائت جاری کنیم؛ درحالی‌که کسی نمی‌تواند ملتزم شود؛ چون این همه مخصّصاتی که هستند کجا رفته‌اند؟! پس اشکال دوباره به حال خودش باقی است و به اینکه شما برای علم اجمالی عنوان درست کرده‌اید، این عنوان درست کردن موجب رفع اشکال نخواهد بود؛ بلکه دفع این قضیه فقط به این است که [به هر عامی برخورد کردیم باید به مخصّصش که در کتب بآیدینا هست مراجعه کنیم].

البته بعضی‌ها اصلاً قائل شده‌اند بر اینکه علم اجمالی مدرک برای وجوب فحص نیست، مثل مرحوم آقا ضیاء که می‌گوید: اصلاً علم اجمالی مدرک برای وجوب فحص نیست، آن چیزی که هست این است که ما علم داریم بر اینکه همیشه شارع عمومات و اطلاقات خودش را در معرض تخصیص و تقیید و امثال ذلک می‌آورد.^۱ البته این

^۱ مقالات الأصول، ج ۲، ص ۶۲:

حرف صحیحی است. اما اگر بخواهیم درست کنیم و مدرک برای وجوب فحص را علم اجمالی قرار دهیم باید این طور بگوییم که ما علم داریم بر اینکه هر عامی که از شرع وارد شده است مخصّصش در این کتبی است که **بأیدینا** هستند، آن وقت با توجه به این مطلب ما در اینجا به هر عامی که برخورد کنیم می‌دانیم که باید به مخصّصش مراجعه کنیم، مشکل با این قضیه راحت حل می‌شود. این دفع اشکال از این نقطه نظر و آن سه اشکالی که به مرحوم نائینی از جهت حل مشکل به واسطه تعنّوش به علم اجمالی بود. مطالبی هم در تقریرات مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - نسبت به این قضیه است که إن شاء الله برای جلسه بعد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

«و بمثل هذا العلم الإجمالي يكتفى - أيضا - دليلا لوجوب الفحص عن كلية الأحكام، فضلا عن الفحص عن المخالف للظواهر، من دون فرق - أيضا - بين ظواهر الكتاب و السنة، علاوة [على] دعوى معرضية الظواهر المزبورة لقيام القرينة على خلافها، فيجب الفحص كي به يخرج الظاهر المسطور عن المعرضية.»